در غیاب داستان کوتاه (نقد مجموعه داستان «مهتاب» نوشته زهرا زواریان)

رهگذر، رضا

اولین نکته‏ای که در این مجموعهء 141 صفحه‏ای‏1-با حروف درشت کتابهای نوجوانان‏ -جلب‏نظر می‏کند،فقدان«داستان کوتاه»در معنی فنی کلمه است:

«مستی بود یا نبود»،بیشتر«متنی شبه‏ مستند»متأثر از متنهای برنامهء«روایت فتح» است که کوشیده است به بازسازی یک رویداد بپردازد؛و بیشتر مناسب استفاده در همین برنامه‏ است.

«م.مثل موشک»،حداکثر در حد یک انشا یا قطعهء احساسی دانش‏آموزان دختر دبیرستانی‏ست.«مهتاب»و«تابوت»در حد یک‏ طرح (Sketch) باقی‏مانده‏اند.

«برایم قصه بگو»هم‏نام،هم‏بنیان ساختاری‏ خود را از یک اثر بلغاری به نام«قصه»2،نوشتهء اورلین واسیف گرفته است.جالب اینکه،همان‏طور که آن نسخهء اصلی یک طرح قدری گسترش‏ یافته است و نه داستان،«برایم قصه بگو»را نیز حداکثر می‏توان طرحی دانست که اندکی گسترش‏ یافته،اما باز تبدیل به«داستان»نشده است؛ همچنان‏که«نجوای حریر»و«شیوای شکستنی‏ تو»چنین حالتی دارد.

«علامت،دل من است»پایانی داستانی دارد؛ اما در مجموع اگر بتوان با اغماض آن را«داستان» خواند،داستان تختی(مسطحی)ست.یعنی پیچ‏ وخم و فراز و فرود لازم را ندارد.«نازآفرین»هم‏ در حد«روایت داستانی یک رویداد»باقی‏مانده‏ است.زیرا آنچه باعث ایجاد آن دگرگونی اساسی‏ نهایی در این خانم می‏شود،در نوشته به تصویر کوشیده نشده است.درنتیجه،تحول مذکور،نتیجهء رویدادهای پیش از خود تلقی نمی‏شود.«افسانهء عشق»،بیش‏از بقیه به«داستان»نزدیک شده‏ است.

با این‏رو،این نیز پیرنگی تقریبا خطی دارد؛ و بخصوص پایان باز-باز بی‏ضرورت و مخل- آن،به این مسئله بیشتر دامن می‏زند. در یک مقایسهء عمومی با داستانهایی که‏ پیش از این مجموعه درباره دفاع مقدس به چاپ‏ رسیده است،مجموعه داستان«مهتاب»چه در پیرنگ و چه نوع نگاه به جنگ تحمیلی،فاقد تازگی و برجستگی خاصی‏ست که آن را برای‏ یک خوانندهء پرمطالعه در این زمینه،جذاب جلوه‏ دهد.تنها این موضوع که همهء آثار این مجموعه‏ از نگاه یا زبان یک زن یا دختر بیان شده‏اند یا آنکه به هرحال قهرمانان آنها از این جنس‏اند، نوعی هماهنگی و وحدت در آن ایجاد کرده است.

نگاه آن به دفاع مقدس هم،اگرچه‏قدری تلخ، اما در مجموع،روشن و متعهدانه است. اهتمام نویسنده به درون آدمها و کم توجهی‏ او به بیرون و محیط اطراف آنان،خاصه با توجه‏ به تجربهء اندک او از زندگی و انسانها،سبب‏ یکنواختی و بی‏روحی این نوشته‏ها شده است. استفادهء افراطی و به شیوهء ابتدایی از تداعی، هنگامی که با برخی کش دادن‏های مخل‏ صحنه‏ها همراه شده،بر خسته کنندگی این‏ مجموعه افزوده است.

نگارنده،خود،بی‏هیچ انگیزه و با دشواری‏ تمام-به‏عنوان یک انجام وظیفه-این کتاب را به پایان رساند.

شباهت بسیاری از این آثار با یکدیگر در ساختار و پرداخت و حتی شخصیتها،به حدی‏ست‏ که انگار اینها همه از یک قالب-آن هم قالبی‏ کلیشه‏ای-درآمده‏اند.که این امر بیانگر فقر تخیل و ضعف صناعتی نویسنده است.برای‏ مثال،از میان ده نوشتهء این کتاب،جز آن دو اثری‏ که گفته شد،یقیه اصولا قابلیت اطلاق نام‏ «داستان»را برخود ندارند؛و چهار اثر که کاملا یا بیشتر یک طرح هستند تا داستان. تنها چهار اثر باقی می‏ماند که در آنها،در انتها نسبت به ابتدا،چیزی تغییر می‏کند یا اتفاقی‏ -اغلب کوچک-رخ می‏دهد.با این همه،در سه‏ اثر از این چهار نوشته،از ابتدا زن قهرمان داستان، در انتظار یافتن چیزی یا آمدن کسی است.آنگاه‏ بی‏آنکه در طول این مدت،فعالیت قابل‏توجهی‏ از او ببینیم،شاهد یادآوری یک سلسله خاطرات‏ مربوط به گذشته در ذهن وی هستیم،که عمدتا نیز به شیوه‏ای یکسان و یکنواخت-از میان‏ شیوه‏های متنوع تداعی-صورت گرفته است.تا آنکه آن نقطهء پایانی فرا می‏رسد:در«علامت، دل من است»،زن هشت سال انتظار کشیده‏ است تا آنکه جسد شوهر را می‏یابد.

در«مهتاب»باز زن هشت سال است که در انتظار شوهرش به سر می‏آید.در«تابوت»،مادری پس از ده سال انتظار،جسد پسرش را می‏یابد.در «نازآفرین»،شوهر زن،بعد از هفت سال انتظار او،از اسارت برمی‏گردد.و...

شیوه پرداخت هشت اثر از ده نوشته نیز یکی‏ است.تو گویی نویسنده جز این‏روش،شیوه‏ دیگری برای این کار نمی‏شناخته است. لحن و نثر نه اثر از ده نوشته،تقریبا می‏توان‏ گفت یکی است.نویسندهکه ظاهرا تحت‏تأثیر نثر و لحن آثار خانم تجار است،می‏کوشد تا آثارش‏ را با نثر و لحنی«شاعرانه»بنویسد.اما در نهایت، جز دستیابی به نثری فقط«ادبی»-که می‏دانیم‏ بیشتر مناسب انشا و قطعه است تا داستان امروزی‏ -موفقیتی در این راه کسب نمی‏کند؛که البته‏ همین نثر نیز خالی از لغزشها و کاستیهای‏ قابل توجه نیست.

ضمن آنکه واقعیت نمایی این داستانها را بسیار پایین آورده است؛یا در مواردی،کار به‏ بازیهای تصنعی و ناچسب با کلام کشیده است: «و سجاده را انداخت. سجاد را نشاند و گفت:«این ریحان را بده‏ ریحانه.»(ص 8-17) برای تک‏تک موارد گفته شده،نمونه‏هایی‏ قابل توجه از خود داستانها هست.اما چون بنابر اختصار است،به همین مختصر،بسنده می‏شود. به‏عنوان ختم کلام باید بگویم:خانم زواریان‏ از شاگردان اولین دوره رسمی کلاسهای آموزش‏ داستان‏نویسی حوزه هنری(سال 1365و1367) بود،که داستان دو را نیز با صاحب همین قلم‏ گذراند.در پایان آن دوره،نگارنده به مجموعه‏ای‏ از آثار هنرجویان شاخص کلاس را در یک کتاب‏ گردآورد و با نوشتن مقدمه‏ای بر آنها،به چاپ‏ رسانید

در آن مقدمه ذکر شده بود که از برخی از هنرجویان،هنوز کار قابل چاپی شاهد نبوده‏ایم. اما امیدواریم در آیندهء نزدیک-از کسانی که‏ نامشان در همان مقدمه آمده بود-آثاری در این‏ سطح دریافت کنیم.یکی از آن افراد خانم زواریان‏ و دیگری آقای محمد جواد جزینی بود با سابقه‏ای‏ که از آن زمان از کار خانم زواریان داشتم،هنگامی‏ که پس از حدود دوازده-سیزده سال این مجموعه‏ را-برای شرکت در یک جلسه نقد حضوری‏3- از وی خواندم،آن را مایهء امیدواری نیافتم.به‏ نظرم او بسیار بیش‏از نوشتن و درگیرکردن خود در کارهای اجرایی،باید بخواند.دیگر آنکه،در چاپ آثارش سختگیری بیشتری به خرج دهد؛ و حتما قبل از چاپ،آنها را به محک نقد و نظر اهالی فن متعهدبرساند.

پانوشت:

(1).انتشارات مدرسه؛چاپ دوم 1380.

(2)داستانهای کوتاه از نویسندگان بزرگ بلغار(پرستوی‏ سفید)؛ترجمهء احمد فروزان؛انتشارات امیر کبیر؛چاپ اول‏ 1355؛ص 123-128.

(3).نقد ماهانه«بنیاد حفظ و نشر آثار دفاع مقدس»با حضور نویسندهء این مجموعه،در بهمن‏ماه 1380.